

پیروی از شیطان؛ سومین علت رویارویی در کربلا

مقدمه

یکی از وظایفی که به عنوان یک انسان مؤمن، بر عهده ما است، شناخت دشمن و حربه‌های اوست. دشمن از هر راهی که وارد می‌شود، انسان باید راهکار مقابله و مانع شدن از نفوذش را پیدا کند. شناخت حربه‌های شیطان، دامها و راهکارهایی که شیطان از آن راه بر افراد نفوذ می‌کند، خیلی مهم است. اگر ما اینها را نشناسیم، ممکن است ندانسته، جزء گروه شیطان شویم و از گروه حزب‌الله خارج شویم.

علت اهمیت شناخت شاخصه‌های حزب‌الله و حزب‌الشیطان

در قرآن سه مرتبه کلمه حزب‌الله و سه مرتبه هم کلمه حزب‌الشیطان آمده است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: حزب‌الشیطان خاسر و زیانکار است؛ اما حزب‌الله غالب و پیروز است. اگر انسان شاخصه‌های حزب‌الله و حزب‌الشیطان را نداند، ممکن است ناخواسته داخل حزب‌الشیطان شود، همان‌گونه که بعضی از کسانی که در کربلا بودند و با امام حسین علی‌الله‌آل‌هی‌اصغر جنگیدند، تبلیغات و کارهای اموی، تشخیص حق و باطل را برای آنها مشتبه کرده بود.

بنابراین بعضی از اینها فکر می‌کردند، ثواب می‌کنند و کار خوب انجام می‌دهند، «هذاً يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بُنُوْمَيْهَ» بعضی از اینها با «الله اکبر» گویی و ظاهر تدین این حرکت را انجام دادند.

هشدار قرآن پیرامون شیطان

در آیه ششم سوره فاطر خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكُمْ عَدُوُّ»؛ شیطان دشمن است، این حرف خداست و برای اینکه حواس ما را جمع کند، می‌فرماید: «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًا»^۱؛ شما هم او را دشمن بدانید و ناخواسته به دنبال او نروید. در ادامه می‌فرماید: شیطان با حزب و گروهش سعی می‌کند انسان‌ها را اصحاب سعیر و اصحاب جهنم سازد. قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ يَرَأُكُمْ هُوَ وَقَبِيلَهُ»^۲؛ شیطان و نیروهایش شما را می‌بینند.

گفتگوی شیطان با حضرت یحییٰ

می‌گویند شیطان زمانی با حضرت یحییٰ گفتگویی کرد. شیطان به او گفت: می‌خواهم تو را پندی دهم؛ تو زیاد غذا می‌خوری و همین توفیق نماز شب و عبادت با خضوع و خشوع را از تو می‌گیرد. می‌گویند حضرت یحییٰ بعد از این نصیحت و از این جمله، - چون خود دشمن آمد و راهکار را گفت— به شدت غذایش را کاهش داد و گفت: دیگر نمی‌گذارم این مانع جلوی عبادتم را بگیرد. شیطان گفت: من هم دیگر تو را نصیحت نمی‌کنم.^۳

۱. فاطر: ۶

۲. اعراف: ۲۷

۳. بخار الانوار: ج ۱۴، ص ۱۷۲ به نقل از شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق: ج ۱، ص ۲۹۲.

ملاقات شیطان با حضرت نوح ﷺ

بعد از جریان طوفان نوح و بعد از اینکه طوفان نوح تمام شد، بسیاری از گنه کاران و اهل عذاب و معصیت از بین رفتند. شیطان با حضرت نوح ﷺ ملاقاتی کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان خیلی اصرار کرد که نوح را نصیحت کند. نوح گفت: تو به من ضرر نرسان، نصیحت تو را نمی‌خواهم. گفت: من می‌خواهم مطالبی را به تو بگویم؛ چون تو به گردن من حق داری، کار من سبک شد، خیلی از اینها با این طوفان و سیل از بین رفتند. شیطان برای گفتن نصیحتش اصرار کرد، حضرت نوح گفت: بگو. گفت ای نوح، «إِذَا وَجَدْنَا أَبْنَآءَ آدَمَ شَحِيحاً أَوْ حَرِيصاً أَوْ حَسُوداً أَوْ جَبَاراً أَوْ عَجُولاً تَلَقَّنَاهُ تَلَاقَفَ الْكُرْهِ إِذَا اجْتَمَعَتْ لَنَا هَذِهِ الْأَخْلَاقُ سَمِّيَّنَا شَيْطَانًا مَرِيدًا الْخَبَرَ»؛ چند صفت وقتی در فرزند آدم باشد؛ بخل، حرص، عجله، حسادت و زورگویی - الشح؛ به معنی بخل است؛ ولی از بخل هم یک درجه بالاتر است. شح؛ بخل شدید است. بخیل فقط اموال خودش را نمی‌دهد؛ ولی شحیح اگر دیگران هم بدھند، ناراحت می‌شود؛ شاید خودش هم آن را مصرف نکند.

خطاهای شیطان در درگاه الهی

شیطان خودش از کم شروع کرد؛ ولی به کم تمام نشد. اولش به مسائل مادی توجه کرد و به مسائل معنوی توجه نکرد؛ گفت: من از آدم بهترم، من از آتش هستم و آدم از خاک؛ اما توجه نکرد که درست است آدم از خاک آفریده شده؛ ولی **﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾**^۱ یک روح خدایی را حمل می‌کند، یک جسم خاکی و یک روح متعالی را حمل می‌کند. شیطان به بعد متعالی انسان توجه

نکرد، به آن جنبهٔ خاکی‌اش توجه کرد. در مرتبهٔ بعد تکبر ورزید و گفت: سجده نمی‌کنم. در مرتبهٔ بعد – نعوذ بالله – به خدا گفت: من بیشتر می‌فهمم، تو به من می‌گویی سجده کن؛ اما من بهترم، تو اشتباه می‌کنی و به همین ترتیب کفر ایجاد شد.

استدراج؛ **﴿سَتَسْتَدِرُ جُهَّمُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُون﴾**^۱ وقتی انسانی پله‌پله پایین می‌آید، به این می‌گویند استدراج؛ یعنی سقوط تدریجی. در مرحلهٔ بعد رانده شد و در مرحلهٔ بعد هم قسم خورد همه را گمراه می‌کنم. پنج، شش مرحله است: اول توجه به جنبهٔ مادی نه معنوی، بعد تکبر، بعد استنکاف از سجده، بعد همین گونه ادامه یافت تا رانده‌شدن و اعتراض به علم و آفرینش خدا و قسم به گمراهی بشر.

شیطان سیاست گام به گام دارد، گاهی ناخواسته انسان وارد گروه شیطان شده، در دام شیطان می‌افتد. باید جلوی این گام‌ها را از راه خودش گرفت، انسان باید ببیند خطر و دشمن از چه راهی وارد شده، از همانجا و به همان طریق مانع آن شود. اگر در یک انبار گندم سوراخ‌های موش پیدا شد، باید همان سوراخ را گرفت و اجازه نداد موش گندم‌ها را از انبار ببرد.

گندم اعمال چلسائی کجاست گرنه موش دزد در اینان ماست

بعد از آن در جمع گندم گوش کن پس در اول دفع شر موش کن

معنای هدایت متقین توسط قرآن

قرآن می‌فرماید: **﴿يُنَزِّكِيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمْ﴾**^۲ اول پیرایش، بعد آرایش، ابتدا تخلیه

.۱. اعراف، ۱۸۲.

.۲. آل عمران، ۱۶۴.

و بعد تجلی. اگر در یک ظرف گلی شیر ریخته شود، شیر هم گل آلوده می‌شود. به همین دلیل می‌گوید اول پاک و تزکیه کن. چرا قرآن در ابتدای فرماید: «ذِكَرُ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۱; این قرآن برای انسان‌هایی است که تقوا دارند، اصلاً قرآن آمده که خودش تقوا ایجاد کند، پس چرا اولین سخشن این است؟ به این دلیل که قرآن بر کسی می‌تواند اثر کند که در وجود او زمینه پذیرش باشد. پیغمبر این همه برای ابوجهل قرآن خواند، خودش هم می‌گفت: «أَنِّي أَعْلَمُ هُوَ الصَّادِقُ؛ مِنْ مَنْ دَانَمِ حَقَّ بِأَيْمَانِنِيْ أَوْ رُمَّ». این ابی‌الوجاع زندیق، کمونیست و دهری و مادی گر است. – دهری به کسانی می‌گفتد که خدا و قیامت را منکر بودند – او چند جلسه با امام صادق علیه السلام بحث کرد، در یک جلسه امام آن قدر زیبا با او بحث کرد که همه راه‌هایی را که منجر به کفر می‌شد، بر او بست. راوی می‌گوید: وقتی رفت، گفتم: یا بن رسول الله، فکر کنم او امروز مسلمان شود. آقا فرمود: او کافر می‌میرد، او کور است، خوب گوش می‌دهد؛ ولی توجه و گیرایی ندارد. چشم ظاهری دارد، امام را می‌بیند؛ اما تأثیر نمی‌پذیرد.

کینه و عدم ترحم، حربه شیطان

اگر گام‌های شیطان را نشناسیم، شاید به آن مبتلا شویم. یک گام شیطان، کینه است، «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَعْضَاءِ».^۲ سعی کنیم با برادر، فامیل، آشنا، پدر، مادر، دوست، کینه نداشته باشیم، قهر نباشیم و اختلاف نداشته باشیم. خداوند متعال در سوره حجرات می‌فرماید: «فَاصْلِحُوا بَيْنَ

۱. بقره، ۲.

۲. مائدہ، ۹۱

اَخْوَيْكُمْ؛ رابطه‌تان را با هم خوب و اصلاح کنید، **﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾**؛ تا رحم خدا شامل حالتان شود. اگر شما به هم رحم نکنید، از خدا توقع رحم نداشته باشید. امیرمؤمنان فرمود: «یا نُوفُ ارْحَمْ تُرْحَمْ»^۱ ای نوف! رحم کن، از دیگران بگذر تا خدا از تو بگذرد. مردم از هم بگذرید، تا خداوند شما را مورد لطف قرار بدهد. یک گام شیطان کینه و دیگری تزیین گناه است؛ یعنی شیطان گناه را زیبا جلوه می‌دهد.

سومین گام شیطان، فرصت‌سوزی

گام دیگر شیطان تسویف است.^۲ تسویف؛ یعنی فرصت‌سوزی، یعنی از دستدادن وقت، امروز و فردا کردن.

خارکن در قوت و برخاستن
مگر انسان می‌داند که حتماً پیر می‌شود و فرصت پیدا می‌کند. تازه اگر فرصت هم پیدا شود، این فرصت جوانی و نوجوانی پیدا نمی‌شود. انسان‌های زیادی هستند که اکنون برای از دست رفتن فرصت‌های جوانی خود تأسف می‌خورند، اینها برای ما عبرت است. حضرت علی علیه السلام فرمود: «إِيَاكُمْ وَتَسْوِيفُ الْعَمَلِ»؛ بپرهیز از اینکه تسویف و فرصت‌سوزی کنی و کارت را به آینده موکول کنی. شما به قیام کربلا توجه کنید، چه افرادی فرصت را از دست دادند! شاید قصد همه آنها هم بد نبود؛ اما انسان گاهی ناخواسته فرصت را از دست می‌دهد.

۱. حجرات، ۱۰.

۲. مستدرک، ج ۹، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۶؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۶۴.

طراح بن حکم

طراح ابن حکم یکی از اصحاب امام حسین علیهم السلام است. او در همین مسیری که امام به سوی کربلا و کوفه می‌رفت، با حضرت ملاقات کرد. ظاهراً این اتفاق در همان روزهایی است که حرّ ابن یزید ریاحی لشکر امام را محاصره کرده بود. وقتی طراح با چند نفر آمدند، حر به امام عرض کرد اینها باید به کوفه برگردند. امام فرمود: اینها لشکر من هستند و با من هستند. گفت: نه آقا، اینها با شما نبودند، اینها الان آمدند و پیوستند. امام فرمود: فرقی نمی‌کند اینها با من هستند، کاری با آنها نداشته باش. جلو آمدند، امام از یکی از آنها پرسید: از کوفه چه خبر؟ عرض کرد: یا بن رسول الله، قیس ابن مصهر - قیس مثل مسلم، نماینده امام در کوفه بود - سفیر شما شهید شد. امام فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَنَتَّرُ»؛^۱ بعضی‌ها رفتند، بعضی‌ها منتظر رفتن هستند. بعد دستانش را بالا آورد و عرضه داشت: «اللهم اجمع بیننا و بینهُم»؛ خدایا ما را هم به اینها ملحق کن، بین ما و بین این شهداء؛ یعنی قیس و دیگران اجتماع قرار بده تا ما به هم ملحق شویم. بعد درباره اوضاع کوفه از آنها سؤالاتی کرد. آنها پنج، شش نفر بودند، همه آنها ایستادند، امام طراح گفت: آقا، من در کوفه کارهایی دارم، می‌روم، برمی‌گردم. رفت، امام فرمود: زود بیا، یک وقت جا نمانی. گفت: چشم آقا برمی‌گردم. - به امام حسین علیهم السلام علاقه‌مند بود، انسان خوبی هم بود، می‌خواهم عرض کنم معلوم نیست فرصت‌سوزی حتماً با قصد سوء همراه باشد. گاهی فرصت‌ها ناخواسته از دست می‌رود. - رفت، وقتی برگشت، امام حسین علیهم السلام شهید شده بود، زمانی رسید

که دیگر خبر شهادت امام حسین علیه السلام منتشر شده بود و طبق این نقل تاریخی نتوانست به امام پیوندد.^۱

قدرت تغییر منش در جوان

هشام/بن حکم یک جوان است که تازه موى بر صورتش روییده. وی امام صادق علیه السلام را اصلاً قبول نداشت، چند جلسه آمد و خدمت امام صادق علیه السلام نشست و با دیدن امام عوض شد، مرید شد.^۲

اگرهم جوان یک ناسازگاری دارد، سطحی است، عمیق نیست و زود کنار می‌رود. بعضی آهن‌ها وقتی یک لایه زنگ روی آن می‌نشینند، می‌شود زود آن را زدود؛ ولی بعضی آهن‌ها تا چکش می‌زنی یا روی آن دست می‌گذاری، فرومی‌رود، اگر به این مرحله رسید، دیگر مشکل است، کاری کنی یک جا خودش را نشان می‌دهد. جوان لایه‌های سطحی را زود می‌تواند کنار بزند. اسلام بن بست ندارد.

امام حسین علیه السلام فرمود: تنها کوچه‌ای که بن بست است، کوچه گناه است. فرمود کسی که بخواهد از کوچه گناه به هدفش برسد، نمی‌رسد و آخر آن بن بست است، انتهای کوچه گناه محدود است. مگر این گونه نبود؟ مگر عمر سعد از کوچه گناه به حکومت ری رسید؟ مگر خولی و سنان به هدفشان رسیدند؟ انتهای کوچه گناه، بن بست است؛ اما اسلام بن بست ندارد.

امیدبخش ترین آیه قرآن

زمانی امیرالمؤمنین بین اصحابشان نشسته بودند، فرمودند: اصحاب من! به

۱. بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۶۹؛ مثیرالاحزان: ص ۳۹.

۲. شاگردان مكتب ائمه: ج ۳، ص ۴۹۱.

نظر شما امیدبخش‌ترین آیه در قرآن چیست؟ «ما أَرْجَحَ آيَةً فِي الْقُرْآنِ؟» همه آیات قرآن نورانی است؛ اما بعضی آیه‌ها کلیدی است. به تعبیر علامه طباطبائی، قُرْر آیات است و شاه کلید را به دست انسان می‌دهد. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین من بگویم؟ آقا فرمود: بگو، گفت: آیه **﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْفُرُ أَن يُشْرِكَ بِهِ وَيَعْفُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاء﴾**^۱؛ خدا هر گناهی را می‌بخشد، غیر از شرک، فقط شرک را نمی‌بخشد. آقا فرمودند: این آیه گسترده است؛ اما امیدبخش‌ترین آیه نیست. فرد دیگری گفت: یا امیرالمؤمنین من عرض کنم؟ آیه **﴿وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾**^۲ هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشن ستم کند و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را غفار و رحیم خواهد یافت. مولا فرمود: این هم آیه گسترده‌ای است؛ ولی امیدبخش‌ترین آیه نیست. شخصی گفت: آیه **﴿فُلُّ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾**^۳؛ ای بندگان من که بر خویش اسراف کردید، از رحمت خداوند مأیوس نشوید؛ چون یأس از گناهان کبیره است؛ مولا فرمود: این هم خوب است؛ ولی آیه مورد نظر نیست. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین این آیه **﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾**^۴؛ هر کسی فاحشه‌ای، کار ناسزاگی انجام داده، استغفار کند، خدا او را می‌بخشد. فرمود: همه اینها بای که

۱. نساء: ۴۸.

۲. همان: ۱۱۰.

۳. زمر: ۵۳.

۴. آل عمران: ۱۲۵.

می‌گویید آیاتی گسترده است، پیام دارد؛ اما امیدبخش ترین آیه در قرآن این است: **﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَرَلَفًا مِنَ اللَّيْلِ﴾**؛ نماز بخوان، در صبح، مغرب و عشاء **﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَّ السَّيِّئَاتِ﴾**^۱؛^۲ نماز بخوان که این نماز سیئات را می‌برد و می‌شوید.^۳

اهمیت نماز در جلوگیری از ارتکاب گناه

زمانی جوانی در مدینه گناه می‌کرد، مردم آمدند به پیغمبر گفتند: او معصیت می‌کند. پیامبر فرمود: آیا نماز می‌خواند یا نه؟ گفتند: بله، نماز هم می‌خواند؛ ولی گناه هم می‌کند. [گاهی این گونه است که نمازخوان هم گاهی ممکن است خطا کند.] پیغمبر فرمود: اگر نماز می‌خواند، دست از خطا برミ دارد؛ چون خدا در قرآن گفته: **﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾**^۴؛ نماز جلو فحشا و منکر را می‌گیرد. اگر نماز می‌خوانیم و فحشا و منکر هم مرتکب می‌شویم، اشکال در نمازمان است، باید آن را درست کنیم. بر همین اساس است که می‌گویند نماز جماعت بخوانید. این مسجدها انقلاب ما را ایجاد کرد و عاشورا، هیئت‌ها و دسته‌جات، نظام ما را حفظ کرد.

جبان فرصت‌سوزی‌ها

اگر گفتند تسویف بد است؛ یعنی فرصت‌سوزی بد است. در نقطه مقابلش هم، جباران خوب است. جباران، بستگی به نوع گناه دارد، شخصی غیبت کرده بود، پیش پیغمبر آمد و گفت: يا رسول الله! من خجالت می‌کشم به طرف بگوییم

۱. هود: ۱۱۴.

۲. مجمع‌البيان‌ذیل آیه به نقل از تفسیر نمونه: ج ۹، ص ۲۶۹.

۳. عنکبوت: ۴۵.

غیبت را کردم، - «يا رسول الله ما كفاره الاغتیاب؟» فرمود: «تَسْتَغْفِرُ لِمَنِ اغْتَبْتُهُ كَمَا ذَكَرْتُهُ»^۱ برای کسی که غیبتش را کردی، دعا کن، برای او طلب آمرزش کن.

روایت است بعضی‌ها در صحراي محشر ورشکست می‌شوند، چگونه؟ وقتی پرونده اعمالشان را به آنها می‌دهند، می‌بینند خیلی عالی است؛ نماز، قرآن، مسجد، زیارت عاشورا، همه چیز داخل پرونده است؛ ولی می‌بینند یک صفت‌طلانی منتظر این آقاست. از فرشته‌ها می‌پرسند این صفت با من چه کار دارد؟ ما کارنامه‌مان را گرفته‌ایم، اجازه بدھید برویم. می‌گویند اینها حق‌الناس است. انسان در گرفتاری، از کوچکترین درخواست نمی‌گذرد. یک وقت وضع انسان خوب است، ممکن است از خیلی چیزها بگذرد؛ ولی وقتی گرفتار می‌شود، اگر صد تومان هم از کسی بخواهد به سراغش می‌رود، می‌گوید ندارم، گرفتارم. می‌گویند شما غیبت ما را کرده‌اید، پس ثواب نمازت مال من است، ثواب روزهات مال آن یکی، ثواب حج، مال این. ثواب اعمال او را می‌گیرند، او نگاه می‌کند، می‌بیند ورشکست شد، پرونده خالی شد، دیگر هم هیچ‌کس زیر بغلش را نمی‌گیرد. می‌گویند: «قِيلَ أرْجُعوا وَرَاءَ كُمْ فَالْتَّمِسُوا نُورًا»^۲؛ برگرد، اگر می‌توانی دوباره از آن دنیا سرمایه بیاور؛ ولی دیگر امکان بازگشت نیست.

چگونگی جبران گناه‌های مختلف

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مخفیانه گناه کردی، مخفیانه ثواب کن؛ «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِي السَّرِّ؛ كَسِي گناهی کرده، هیچ‌کس هم خبر ندارد، فَلَا يَعْمَلُ حَسَنَةً فِي

۱. من لا يحضر الفقيه: ج ۳، ص ۳۷۷؛ وسائل الشيعة: ج ۲۲، ص ۴۰۳؛ مستدرک: ج ۹، ص ۱۳۰.

۲. حدید: ۱۳.

السر^۱؟ به طور سری صدقه بده، جبران سیئه سری، حسنہ سری است؛ اگر آشکارا گناه کردی، حسنہ آشکار انجام بده، اینها همه جبران می‌کند. پیامبر ﷺ فرمود: چهار چیز سیئات را تبدیل به حسنات می‌کند؛ «أَرْبَعٌ مَّنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ» آنها چه هستند؟

۱- «الصَّدَقُ»؛ راستگفتن، خدا از انسان راست‌گو خوشش می‌آید؛ چون خدا خودش مظہر صدق، سلام و امنیت است.

۲- «وَالْحَيَاةُ»؛ شرم، اگر کسی حیا داشته باشد، خداوند گناهانش را می‌بخشد و سیئاتش را از بین می‌برد و به جای آن حسناتش را می‌نویسد.

۳- «وَحُسْنُ الْخُلُقُ»؛ خوش‌اخلاقی، انسان دلش می‌سوزد برای کسانی که نمازشان، روزه‌شان، کمک کردن‌شان، دینشان خوب است؛ اما با زن و بچه‌شان خیلی بد اخلاقند و بد برخورد می‌کنند. این اخلاق بدشان به آن اعمال خوبشان لطمہ می‌زند.

۴- «وَالشُّكْرُ»^۲؛ شکر نعمات را به جا آوردن؛ یکی از مواردی که اصل جبران در آن است.

راه سرعت گرفتن به سوی بهشت

به این آیه دقت کنید: «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ» چقدر زیباست! انسان باید این را تابلو کند، تا هر روز در خانه بخواند. «سَارِعُوا»؛ بدويid و بشتابيد. کجا

۱. وسائل الشیعه: ج ۱۶، ص ۱۰۲؛ بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۱۹۹؛ معانی الاخبار: ص ۲۳۶.

۲. الکافی: ج ۲، ص ۰۷؛ وسائل الشیعه: ج ۱۲، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار: ج ۶۸، ص ۳۳۲.

بشتاییم؟ چه می‌دهند که بشتاییم؟ **﴿سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾** بشتایید خدا می‌خواهد شما را ببخشد، بعد از آن چه می‌شود؟ «وَجَنَّهُ»؛ می‌خواهد بهشت را هم به شما بدهد، بهشت هم که چیز کمی نیست. **﴿عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾** اصلاً نمی‌توان تصور کرد، چگونه بشتاییم که بررسیم؟ قرآن وسیله‌اش را معرفی می‌کند، **﴿أَعْدَتِ لِلنَّمُتَّقِينَ﴾**^۱ یک وسیله‌اش تقواست. وسیله دیگر چیست؟ **﴿الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾**^۲ انفاق است، چه در حال دارابودن و چه نداری.

راههای مختلف انفاق

ممکن است کسی بگوید من که چیزی ندارم، چگونه انفاق کنم؟ پاسخ این است که انفاق همه‌اش به داشتن مال نیست، گاهی انسان سخنش را انفاق می‌کند، گاهی آبرویش را برای کسی گرو می‌گذارد، گاهی دو ساعت وقت می‌گذارد، دعوای دو نفر را حل می‌کند، گاهی بین پدر و پسری که با هم اختلاف دارند، دوستی برقرار می‌کند، گاهی جوانی را در مسیر درست می‌کشاند. خداوند می‌گوید: **﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾**^۳؛ از هر چه به شما داده‌ایم؛ به یکی بیان داده‌ایم، به یکی آبرو داده‌ایم، گاهی یک نفر می‌تواند زمینه ازدواج صد جوان را در فامیل فراهم کند. این چقدر ثواب دارد! روایت است بالاترین شفاعت در مورد ازدواج جوان‌هاست. این کارهای بالارزشی است که می‌تواند ما را بالا ببرد و رشد

۱. آل عمران: ۱۲۳.

۲. همان: ۱۳۴.

۳. بقره: ۳.

دهد. فکر نکنیم ثواب؛ فقط حج، زکات، عمره و زیارت است، آنها هم در جای خود ارزشمند هستند، ثواب دارند؛ اما گاهی غافل هستیم که اطرافمان کار ثواب زیاد است. فرمود: **﴿سَارِعُوا إِلَي مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ﴾**: بشتابید. خدایا با چه مرکبی

بیاییم؟ **﴿وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاءُاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾**

۱- متّقی باش، گناه نکن؛

۲- **﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَاءِ﴾**: انفاق کن، چه داری و چه نداری.

۳- **﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾**: وقتی عصبانی شدی، خشم را کنترل کن. خدا می‌گوید من خشم را در مقابل تو کنترل می‌کنم، وقتی که تو بندۀ من هستی، عصبانی شدی، خودت را کنترل کردی، فحش ندادی، ناسزا نگفتی، من که خالق تو هستم، من هم تو را می‌بخشم.

بالاترین اثر کظم غیظ

یک زمان آدم می‌ترسد، مقابله نمی‌کند. این کظم غیظ نیست؛ چون اگر توان داشت فحش می‌داد و ناسزا می‌گفت؛ اما وقتی انسان در اوج قدرت به خاطر خشم را فرو ببرد، خدا می‌گوید بندۀ من، خشم را کنترل کردی، من هم خشم را کنترل می‌کنم و رحمتم را شامل حالت می‌کنم. **﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾**؛ مردم را ببخش، کینه‌ها را کنار بگذار، اختلاف‌ها و جدایی‌ها را کنار بگذار. اگر تو عفو کردی، من خدا که خالق تو هستم، تو را عفو می‌کنم.

سلیمان صرد خزاعی

وقتی قضیه کربلا تمام شد، سلیمان این صرد خزاعی بعضی از مردم کوفه را جمع کرد و گفت: بدکاری کردید – البته مردم کوفه کسانی نبودند که در کربلا با امام حسین علیهم السلام جنگیده بودند، آنها فقط ایشان را یاری نکرده بودند، وَلَا با امام حسین علیهم السلام بودند؛ علت اصلی آن هم این بود که خیلی ترس و وحشت در آنجا حاکم بود، این زیاد واقعاً راههای خروجی کوفه را بسته بود و اجازه نمی‌داد خیلی‌ها بیایند – گفت: می‌دانید شما چه کار کردید؟ شما کاری کردید که مردم در زمان موسی با گوسلله سامری کردند، رفتند گوسلله پرست شدند. اگر می‌خواهید نجات پیدا کنید، راهش این است، همان چیزی که موسی به آنها گفت. وقتی که گوسلله پرست شدند، موسی گفت: **﴿إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتْخَاذِكُمُ الْعَجْلَ فَتُؤْبُوا إِلَيْ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ﴾**^۱ برگردید، گوسلله را کنار بگذارید. سلیمان این صرد خزاعی گفت: مردم، مثل این زیاد و بزرگ، مثل گوسلله سامری است، اگر می‌خواهید از همینجا برگردید و توبه کنید و این گوسلله پرستی را کنار بگذارید. او در کوفه انقلاب کرد و قیام توایین را راه انداخت، بسیاری از آنها هم شهید شدند.^۲ در مدینه هم این قیام راه افتاد، پسر حنظله غسیل الملائکه بعد از قضیه کربلا، سال ۶۲ یا ۶۳ در مدینه انقلاب کرد، خیلی هم شهید دادند. بعد از قضیه کربلا انقلاب‌های متعددی راه افتاد که اغلب آنها هم براساس همین اصل جبران بود، تصمیم گرفتند خطای را که کرده‌اند جبران کنند، بتوانند پاسخ‌گوی خطایی که کرده‌اند باشند؛ گرچه همیشه جبران، نتیجه‌بخش نیست، گاهی ممکن است جواب ندهد.

۱. بقره: ۵۴

۲. پیغمبر و یاران: ج ۳، ص ۲۴۱

گاهی فرصت خیلی از دست رفته؛ ولی در عین حال بهتر از ادامه مسیر خلاف است. خداوند متعال می‌فرماید: از هر کجا برگشته‌ید به سود شماست **﴿وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَّاب﴾**^۱؛ هر که در زندگی اش اتابه و بازگشت باشد، هدایت می‌شود.

مسلمانی نخیرق یهودی

یک یهودی در اوج جنگ احده، خدمت پیغمبر آمد، گفت: یا رسول الله، من می‌خواهم مسلمان شوم، آقا فرمود مسلمان شو و او مسلمان شد و به پیامبر گفت: یا رسول الله اجازه می‌دهی من به میدان جنگ بروم؟ فرمود: برو، به میدان آمد و شهید هم شد، از آن مسلمانانی است که نماز نخواند و روزه نگرفت؛ چون اصلاً فرصت پیدا نکرد، مسلمان شد و بعد هم شهید شد. در تاریخ مسلمان‌ها ییاریم که فرصت انجام سایر اعمال را پیدا نکردند، به دلیل اینکه در اوج حوادث از دنیا رفتند.

مسلمان شدن راهب مسیحی

در جنگ صَفَّیْن هم همین گونه بود، یک راهب مسیحی در مسیر راه با امیرالمؤمنین ملاقات کرد و خدمت آقا شهادتین را گفت و مسلمان شد، از امیرالمؤمنین پرسید: آقا کجا می‌روید؟ فرمودند: به نبرد و مقابله با دشمن می‌رویم. عرض کرد: من هم بیایم؟ حضرت فرمودند: بله. او به جنگ آمد و در جنگ صَفَّین شهید شد.

فرصت یابی ابوالحتوف و سعد در کربلا

بعضی‌ها نقل کرده‌اند در کربلا، بعد از ظهر عاشورا وقتی که همهٔ یاران امام شهید شدند، امام حسین علیهم السلام فریاد زد: «هلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» دو جوان و دو برادر در سپاه ابن‌زیاد بودند؛ به نام‌های سعد و ابوالحتوف. یکی از آنها به دیگری رو کرد و گفت: برویم به امام حسین علیهم السلام بپیوندیم، اغلب اصحاب و بنی‌هاشم شهید شده بودند، تقریباً بعد از ظهر عاشورا بود، خود امام حسین علیهم السلام مانده بود، آن لحظه‌ای بود که یار می‌طلبید. مجلسی علیهم السلام نقل کرده و دیگران نیز دارند که این دو بعد از ظهر عاشورا آمدند، به امام حسین علیهم السلام پیوستند و شهید شدند. این گونه است، اگر کسی فرصت‌یاب باشد و اصل جبران را در زندگی‌اش پیاده کند، نتیجه‌اش این است.

خلاصه بحث

خلاصه اینکه یکی از گام‌های شیطان، تسویف است؛ یعنی از دستدادن فرصت، شیطان سعی می‌کند زیباترین ساعات فرصت را از شما بگیرد؛ یعنی جوانی، بعد وقتی سن انسان بالا رفت و جوانی‌اش گذشت تأسف می‌خورد؛ اما دیگر قابل بازگشت نیست.

روضه قاسم بن الحسن علیهم السلام

یکی از کسانی که فرصت‌یاب بود، و از فرصت نوجوانی‌اش خوب استفاده کرد، قاسم ابن الحسن، فرزند امام حسن مجتبی علیهم السلام است. چقدر این نوجوان آگاه است، چقدر بافهم و شعور است، نوجوانی که وقتی سه ساله بوده، پدر را از دست داده، ده سال هر چه نگاه کرده، عمومیش امام حسین علیهم السلام را دیده، امام حسین علیهم السلام برای او مثل پدر بوده است. بالاخره یک بچه سه ساله، تصویر روشی از پدرش

ندارد، پدر را در سه سالگی از دست داده و عمدۀ تصویری که در زندگی اش به عنوان مریب خودش می‌شناسد، ابا عبدالله^{علیه السلام} است. شاید یک دلیل اینکه برای امام حسین^{علیه السلام} سخت بود که به او اجازه بدهد، همین است. در روز عاشورا وقتی پسر خود امام حسین^{علیه السلام}، علی اکبر آمد، اصلاً امام حسین^{علیه السلام} تأمل نکرد، بلافاصله فرمود: برو؛ اما وقتی این نوجوان آمد؛ چگونه به او بگویید؟ عزیز برادر است، یادگار و امانت اوست.

می‌گویند دستش را جلو آورد، او را در آغوش خود گرفت. این عمو و برادرزاده شروع کردند در آغوش هم گریستن. قاسم خم شد، دست‌های عمو را بوسید، پاهای عمو را بوسید؛ «لَمْ يَلْمِدْ يَقْبَلْ يَقْبَلْ رِجْلَيْهِ وَ يَدِيْهِ»^۱ عموجان، تو را به خدا اجازه بده بروم. عموجان اجازه بده اسم من هم جزو کربلایی‌ها ثبت و ضبط شود. عمو چگونه به او اجازه بدهد؟ نوشته‌اند این دو آنقدر گریه کردند، «حتّی غُشیَ عَلَيْهِمَا»؛ تا آنکه هر دو به حالت غش روی زمین افتادند.

جان زهر اکربلایی کن مرا
ای عمو حق علی بتشکن

در ره قرآن فدایی کن مرا
دست رد بر سینه قاسم مزن
عمو بگذار بروم، عمو دیگر تحمل ندارم. بعد اجازه گرفت و به میدان آمد.
حُمَيْدَ/ابن مسلم می‌گوید: من ایستاده بودم، دیدم نوجوانی گریه کنان دارد می‌آید.
گفتم خدایا چرا این نوجوان گریه می‌کند، حتماً ترسیده و صفوف دشمن او را به خوف واداشته؛ اما وقتی رجز خواند، دیدم نه، برای غریبی عمویش حسین گریه می‌کند، صدای زد:

إِنْ تَنْكِرُونِيْ وَ اَنَا اَبْنُ الْحَسَنِ سِبْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ الْمُوْتَمِنِ

۱. متن‌های الامال: ص ۵۲۱؛ مقتل آیت‌الله شوشتري: ص ۱۵۳.

هذا حسين كالاسير المرتهن بين اناس لاسقوا صوب المزن^۱

هر که مرا نمی‌شناسد، من پیتیم امام حسن علیه السلام هستم، پدر من امام حسن علیه السلام و عمومیم ابا عبدالله است. این حسین فرزند فاطمه است که با او مانند اسیر برخورد می‌کنید. وقتی هم روی زمین افتاد و دشمن محاصره‌اش کرد، ابا عبدالله به سرعت خودش را رساند. شروع کرد دشمن را دور کردن، «ساعده الله قلبك يا ابا عبدالله» حسین عزیز بالای سر قاسم ایستاد «فاذالحسین قائم على رأسه»، صدا زد: عزیز برادر، به خدا برایم سخت است که مرا صدا بزنی؛ اما نتوانم برایت کاری انجام بدhem. «يَعِزُّوا لَهُ عَلَى عَمْكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعْنِكَ أَوْ يُعْنِكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ بُعْدًا لِتَوْقِيقَتْلُوكَ»^۲ عمو، برایم سخت است که نتوانم برایت کاری انجام بدhem. شاید می‌خواهد بگوید عموجان، یک روز جلوی چشمم بدن پدرت را تیرباران کردند و نتوانستم کاری کنم، امروز هم بدن تو زیر سم اسبان است و دوست و دشمن دارند نگاه می‌کنند. حسین با عزیز برادر چه می‌کند؟ آیا مثل علی اکبر جوان‌ها را صدا می‌زند؟ یک وقت دیدند خم شد، قاسم را بلند کرد، به سینه چسبانید، «وضع صدره على صدره»^۳

کاش نمی‌دید عمو پیکرت تا که برد هدیه بر مادرت

۱ . بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۳۴.

۲ . همان: ص ۳۵.

۳ . متنهی الاماں: ص ۵۲۱؛ در کربلا چه گذشت: ص ۲۸۷؛ اللهوف: ص ۱۵۷؛ سوگنامه آل محمد: ص ۲۸۴